

هو العليم

مسئله اصالة الفرد و اصالة الاجتماع

سلسله دروس خارج فقه — ارتداد - جلسه بيست و سوم

استاد

آيت الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني
قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[یکی از مسائلی که از زمان‌های گذشته] مخصوصاً در این دهه‌های اخیر [مطرح بوده است] مسئله حکومت فرد یا حکومت اجتماع است، و به عبارت دیگر ارزش و قیمت اجتماع یا ارزش و قیمت فرد و یا به عبارت دیگر **إصالة الاجتماع و إصالة الفرد** است که در بین متکلمین و افرادی که امروزه راجع به مسائل اجتماعی و فردی بحث و صحبت می‌کنند دائر و رائج است. مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - هم نسبت به این قضیه در تفسیر المیزان مطالبی دارند که حالا من فقط مجمل آن را می‌گویم و طبعاً مفصلش را خود آقایان حتماً باید مطالعه کنند، چون مسئله بسیار مهمی است!

تلمیذ: آیا در علم کلام هم مطرح شده است؟

استاد: یعنی همین متکلمین امروزی؛ منظور متکلمین سابق نیست. ما آثاری هم در بین صحبت‌ها در گذشته می‌بینیم. من باب مثال در وقتی که مفسرین راجع به قضیه حضرت یونس و حوت علی نبینا و آله و علیهما السلام صحبت می‌کردند، این مسئله مورد نظر قرار گرفته بود که در وقتی که جامعه‌ای در خطر است فرد باید خودش را فدای جامعه کند، یا اینکه این قضیه در بعضی از ابواب فقهی مدنظر قرار گرفته است مانند جهاد؛ مثلاً جایی که حکومتی در خطر است و کفار عدۀ خاصی از مسلمین را به عنوان وقایه برای خودشان قرار داده‌اند، در آنجا انسان باید آنها را بکشد و بعد به کفار حمله کند و امثال ذلک.

مسئله **إصالة الفرد و إصالة الاجتماع**، در مطالب مختلفی مورد نظر است. امروزه هم که بر این اساس بنا را بر مسئله دموکراسی و حکومت اجتماع بر فرد قرار داده‌اند و اغلیت و اکثریتی را که ما از آن تعبیر به اجماع یا شهرت می‌کنیم، آنها هم به نحوی نسبت به این مسئله نظر دارند.

مردود بودن اجماع مستند به رأی یک فقیه

البته در بحث شهرت و اجماع به نحوی که در السنۀ اصولیون مطرح است اصلاً حتی شاید یک مورد هم برای آن نداشته باشیم! به جهت اینکه آن اجماعی که آنها می‌گویند، باید حکایت از قول معصوم کند اما تمام این اجماع‌ها مستند روایی و فقهی دارند، مخصوصاً تمام اجماعاتی که بعد از مرحوم شیخ طوسی - رحمة الله علیه - هستند. همه اینها مستند به کلام مرحوم شیخ هستند و حتی بعضی از آنها هم اعتراف کرده‌اند بر اینکه اصلاً جرئت مخالفت با فتوای مرحوم شیخ را نداشتند! این چه اجماعی است که مستند به رأی یک فقیه باشد؟!

معنای اجماع طائفة الإمامیه در کلام شیخ طوسی

ما وقتی که در این موارد به اجماع شیخ طوسی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که ایشان همین طوری گفته‌اند: به

اجماع طائفة الإمامية.^۱ و حالا اصلاً یک موردش [را هم ندیده است!] بعد نگاه می‌کند و می‌بیند که **ابن زهره** آنجا خلاف کرده است، این شخص چه کار کرده است، آن شخص چه کار کرده است، می‌گوید: الا فلان، الا فلان، بعد معلوم می‌شود که در اینجا منظورش از اجماع خودش است! اجماع طائفه یعنی آن رأی مشهور در اینجا هست. فلذا اصلاً نمی‌توانیم به موارد اجماع تکیه کنیم و هر جا اگر مطلبی دیده‌اید که اجماعی بود باید به سراغ مستند بروید و بدون هیچ گونه ترسی ولو اینکه نظر مخالف با اجماع داشته باشید باید به آن نظریه عمل کنید. اجماع از نظر ما حجت نیست، و همین‌طور شهرت.

تلمیذ: اگر اجماعی هم باشد، معلوم نیست که حاکی از قول معصوم باشد.

استاد: بله، همین‌طور است. من همین را عرض می‌کنم که این اجماع با توجه به این نحوه اجماعی که دیده‌ایم، هیچ حجتی برای ما نیست لعلّ اینکه خیلی‌ها مخالفت کرده باشند؛ همان‌طور که من باب‌مثال اجماع تا زمان مرحوم محقق - رحمة الله علیه - بر نجاست **ماء بئر** بود، مرحوم محقق با اجماع مخالفت کرد و گفت: «و فی نجاسة ماء البئر تردّد».^۲ ما خیلی موارد می‌بینیم که فقهاء با اجماع مخالفت می‌کنند و کسی حرفی نمی‌زند، این دلیل بر این است که این مسئله حتی بین خود اینها هم محلّ برای تأمل است؛ حتی در روایات و امثال‌ذلک. البته جای آن نیست که ما در این قضیه [بحث کنیم].

یک وقت با مرحوم آقا - رضوان الله تعالیٰ علیه - راجع به افعالی که جاهل با توجه به قصور - نه تقصیر - انجام داده است [بحث می‌کردیم، این مسئله] اجماعی است که لازم نیست اعاده کند و لولا این جهت ... خلاصه، دوباره در اینجا صحبت‌ها این بود که ما مدارک فقهی برای این قضیه داریم. این‌طور نیست که فقط یک مسئله اجماعی باشد که تدارک به قضاء آن لازم نیست و این در حال جهل است و به روایاتی که در این زمینه آمده‌اند مثل حدیث «منّة» و امثال‌ذلک که همه اینها دلالت بر این دارند که اگر احکامی از روی قصور انجام بگیرد، مسئله قضا در آنجا **منّة علی العباد** نمی‌تواند مطرح باشد. بله، اگر کسی انجام نداده باشد، آن یک مطلب دیگر است اما اینکه اگر کسی به‌خاطر تقلید خلاف که از شخصی تقلید کرده است و کشف خلاف برای او شده است و مقلّدش حکم خلاف گفته است، بالأخره در هر صورت **ما أنزل الله** را اتیان نکرده است در حالی که اجماعی است که این در اینجا صحیح است. این اجماعی بودن، به‌خاطر این نیست که کشف از قول معصوم می‌کند، بلکه به‌خاطر این است که همان کسی که می‌گوید: «نباید این را قضا کند»، اصلاً عقلش به او اجازه نمی‌دهد که حکم به قضا کند! چطور ممکن است که فقیهی بگوید: «مقلّدی که از یک مقلّد تقلید کرده

^۱. جهت اطلاع من باب‌مثال به الخلاف، ج ۵، ص ۱۱۶، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷ و ۲۹۱ رجوع شود.

^۲. شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۱۰:

«وَأَمَّا مَاءُ الْبَيْرِ: فَإِنَّهُ يَنْجُسُ بِتَغْيِيرِهِ بِالنَّجَاسَةِ إِجْمَاعًا. وَ هَلْ يَنْجُسُ بِالمَلَقَةِ؟ فِيهِ تَرَدُّدٌ، وَ الْأَظْهَرُ التَّنَجِيسُ.»

است و بعد کشف خلاف شده است که حکم این مقلد اشتباه بوده است دوباره این را انجام دهد؟! یا اینکه این طور به نظرش می‌رسد براساس موازین، عملی را انجام داده است، کدام فقیه می‌گوید که دوباره این را انجام بده؟! آن وقت اسم این قضیه را اجماع می‌گذارند! این مسئله اجماعی نیست بلکه مسئله عقلی است، یک مسئله عادی است.

همین طور در مورد شهرت و امثال ذلک هم با توجه به اینکه طبق منویات و عقاید خود فقهاء است، در این صورت نمی‌توانیم به شهرت عمل کنیم. همین روایتی را که در بحث اصول خواندیم «الإسلام یَجِبُ ما **قبله**»^۱ الآن به شدت مورد طرد و بطلان قرار گرفته است. شخصی مثل آقای خوئی طرد می‌کند،^۲ در حالی که قطعاً می‌دانیم روایت درست است! اگرچه می‌گویند که این روایت مرسل است اما لسان و مضامین روایت همه دلالت بر صحت می‌کند، با توجه به اینکه ما آن اخلاق و رفتاری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سراغ داریم [هم همین را] اقتضاء می‌کند. شهرت هم مثل همین است. بر طبق عقاید و منویات خودشان یک روایت را عمل می‌کنند و یک روایت را کنار می‌گذارند، از کجا می‌دانیم این شهرتی که الآن این روایت را گرفته است و روایت دیگر را کنار گذاشته است، دخل و تصرفات ذهنی خودش نبوده است؟! براساس اینکه این را امام گفته است این کار را انجام نداده است بلکه براساس تقویت فکری، براساس ترجیح، براساس هزار سلیقه و اظهار سلیقه در تعارض بین روایتی یکی را گرفته است، آن وقت ما می‌گوییم که این روایت مشهور است.

تلمیذ: می‌توانیم بگوییم که این سیره‌ای بوده است که در طول تاریخ نسبت به این روایت عمل نمی‌کردند؛ کلّ مسلمین عمل نمی‌کردند، حالا ممکن است که این روایت از خود امام رسیده باشد ولی ما این را در لفظ نداریم که از امام رسیده باشد ولی در عمل، مسلمین به این روایت عمل نمی‌کردند.

استاد: این تحقیق از مجتهد است، مجتهد باید تحقیق کند تا ببیند چنین سیره‌ای بوده است یا نبوده است، و اساس آن چطور بوده است.

تلمیذ: یعنی آیا سیره در دست ما نیست؟

استاد: نیست، چون این سیره در دست ما نیست ما هم نمی‌توانیم به آن عمل کنیم، یعنی نمی‌توانیم بگوییم که چون شیخ صدوق در من لایحضر به این روایت فتوا داده است و علمای اطراف خودش هم آن

۱. عوالی اللثالی، ج ۲، ص ۲۲۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۴۸.

۲. المستند فی شرح العروة، ج ۱۳، ص ۱۳۰.

«إِنَّ فَالْحَدِيثَ الْمَزْبُورَ سَاقِطٌ لَا يُمْكِنُ الْإِسْتِنَادُ إِلَيْهِ فِي حَكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ، بَلِ الْمَتَّبِعُ فِي كُلِّ مَوْجِدٍ قِيَامُ الدَّلِيلِ عَلَى مَضْمُونِ الْجُبِّ وَسَقَطُوا مَا وَجَبَ بِاخْتِيَارِ الْإِسْلَامِ مِنْ نَصٍّ - كَمَا فِي قَضَاءِ الصَّلَوَاتِ - أَوْ سِيرَةٍ - كَمَا فِي الزَّكَوَاتِ - فَإِنْ ثَبَتَ وَإِلَّا كَانَ التَّكْلِيفُ بَاقِيًا لَوْ قُلْنَا بِأَنَّهُمْ مُكَلَّفُونَ بِالْفُرُوعِ كَالْأَصُولِ».

روایت خلاف را گرفته‌اند پس ما هم عمل کنیم، بلکه لعل اینکه شیخ صدوق هم براساس ذهنیات خودش فتوا داده است؛ ما نمی‌توانیم این را به‌عنوان یک شهرت بگیریم حتی اگر از قدماء باشند. می‌گویند که اگر شهرت مربوط به قدماء باشد حجت است و اگر مربوط به متأخرین باشد حجت نیست.^۱ نسبت به قدماء هم همین حرف را می‌زنیم، نسبت به قدمائش هم همین‌طور است. ممکن است روایتی باشد که فهم شخص و راوی به این قضیه نرسیده و رد کرده باشد اما شاید این از اصح روایات باشد؛ بنابراین در اینجا شهرت نمی‌تواند ملاک باشد. بله، به‌عنوان یکی از موارد ترجیح می‌تواند موردنظر قرار بگیرد، این‌طور نیست که این مسئله به‌عنوان آخرالکلام باشد، مطلب به این کیفیت نیست.

این مسئله إصالة الاجتماع و یا إصالة الفرد از نقطه نظر عقلی محل تأمل است. ما چیزی در اجتماع که به نفس اجتماع بدون توجه به مسئله دیگری ارزش و قیمت داده باشد نداریم. یعنی **الإجتماع بما هو هو، الجمعية المدنية بما هو هو، الكثرة بما هي هي**، ما چنین مسئله‌ای نداریم.

معنای اجتماع

اجتماع چیست؟ اجتماع عبارت است از افرادی که در یک محیط مخصوص با همدیگر جمع می‌شوند و اسم این را اجتماع می‌گذارند. صرف تجمع افراد در تعارض با یک مسئله، حکومت را به اجتماع نمی‌دهد و اصل را بر اجتماع نمی‌گذارد. این کار را انجام نمی‌دهد الا در مواردی که آن موارد، مسئله حق و باطل نیستند بلکه مسئله صرف یک اختیار ظاهری است؛ در این صورت در تعارض بین آنها مسئله اجتماع [ترجیح] دارد. من باب مثال چند نفر باهم جایی می‌روند، یک نفر می‌گوید که دلم می‌خواهد الآن ماشین اینجا نگه دارد و ناهار را اینجا بخوریم. چند نفر هم می‌گویند که دلمان می‌خواهد ماشین پنج فرسخ بالاتر نگه دارد و سر فلان چشمه غذا بخوریم، در اینجا فقط تعارض بین دو اختیار است، هیچ جهت رجحانی بر یکدیگر ندارند، مسلّم است که در آنجا کثرت افراد ترجیح بر این پیدا می‌کند. اما اگر یک شخص بگوید که من ناراحتی معده دارم و چون ناراحتی معده دارم الآن باید ماشین را در اینجا نگه دارید، بقیه هیچ ناراحتی و مشکلی ندارند، در اینجا نمی‌توانیم بگوییم که الآن **إصالة الاجتماع** حکومت می‌کند و اختیار را از او می‌گیرد.

تلمیذ: در شورا داریم که وقتی اکثریت بر مبنایی حکم کردند [نظر اکثریت اعمال می‌شود].
استاد: چون در آنجا حق مخفی است. من باب مثال در اینجا دلیلی می‌آید و اینها می‌گویند که الآن ما باید به این دلیل در مدینه بجنگیم. افراد دیگر می‌گویند که به این دلیل باید در بیرون مدینه بجنگیم، این جنگ و این حرب و این دفاع باید در خارج از مدینه انجام بگیرد و هر کدام هم برای منوی و مدعای خودشان دلیل

^۱ . اصول الفقه (مظفر)، ج ۲، ص ۲۲۱.

می‌آوردند، اینجا ادله با همدیگر تعارض می‌کنند و احدهما بر دیگری ترجیح ندارد، دوباره قضیه کثرت در اینجا مطرح می‌شود.

اما اگر قرار باشد در اینجا به دلیلی که همه آنها می‌آورند نگاه کنیم مثل دلیلی که حمزه می‌آورد این است که می‌گوید: برای عرب عیب است که بگویند در منازل و بلد و مدینه خود دفاع کردند!^۱ این ننگ است و این عار است! **هذا عارٌ** که بگویند دفاع کردند! بقیه هم می‌گویند: بله، مسئله همین طور است. این برای ما ننگ و عار است که خارج از مدینه برویم و در آنجا با آنها جنگ کنیم.

آنجا بعضی‌ها می‌گویند که اگر ما در مدینه باشیم: اولاً: یک قوت قلبی برای اهل‌مان است. ثانیاً: می‌توانیم از آنها استفاده کنیم، آنها هم از پشت‌بام و امثال‌ذلک ما را تأیید کنند و از آن طرف هم ما به شوارع مدینه بیشتر آگاه هستیم و می‌توانیم آنها را در حصر قرار بدهیم و در این صورت مقاتله با آنها آسان می‌شود. طبعاً اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اینجا باشد، با توجه به اینها می‌گویند که اینها دعاوی نفسانی است. این طرف دعاوی نفسانی است و لو اینکه این را یک نفر بگوید. لذا رسول خدا جنگ در مدینه را ترجیح می‌دهد. بعد که آنها غلبه می‌کنند، می‌گویند: حالا که شما این طور می‌کنید و راضی نیستید، آن طور باشد. چرا رسول خدا در اینجا قول آنها را ترجیح می‌دهد؟ شاید نمی‌خواهد در ذوق آنها بزند یعنی حالا که اینها با این وضعیت و با این کیفیت، خودشان می‌خواهند این طور کنند، در ذوق آنها نمی‌زنند و چون برای آنها خیلی مشکل است با آنها مماشات می‌کنند ولی بعد در عین حال وقتی قضیه روشن می‌شود و آنها می‌فهمند که اشتباه کرده‌اند، حضرت می‌گوید: «نمی‌توانم از آن حکمی که خدا گفته است دست بردارم و آن حکم را عوض کنم».

عدم وجود دمکراسی در اسلام

تلمیذ: در اجتماع یا شورایی که همه از علماء باشند آیا نمی‌توانیم دوباره اکثریت را در آنجا مطرح کنیم؟! استاد: نه، در اینجا نمی‌توانیم قرار دهیم. یعنی اگر حاکم اسلامی در این شورا متوجه شود که قول یک نفر از نظر موازین عقلی و تجربه و مطابقت با علوم و مصالح بر دیگران ارجحیت دارد، شرعاً در اینجا حرام است که قائل به اکثریت شود.

حق میزان برای عمل در اسلام

ما اصلاً در اسلام دموکراسی نداریم! ما در اسلام حق را داریم، در اسلام حق میزان برای عمل است!

^۱. المغازی، ج ۱، ص ۲۱۱ (با قدری اختلاف):

«فقال حمزة بن عبدالمطلب رضي الله عنه: "والذي أنزل عليك الكتاب، لا أطمع اليوم طعاماً حتى أجالدهم بسيفي خارجاً من المدينة. و كان يقال كان حمزة يوم الجمعة صائماً، و يوم السبت صائماً، فلاقاهم و هو صائم"».

اصلاً دموکراسی میزان نیست. دموکراسی یعنی چه؟! دموکراسی یعنی بعد از پیغمبر همه به سقیفه رفتند دیگر! این دموکراسی شد دیگر! دموکراسی یعنی برخلاف تصریح کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال ابوبکر را گرفتند دیگر! این دموکراسی می شود! کجای آن دموکراسی است؟! دموکراسی یعنی حکومت اکثریت و آیه قرآن می فرماید: ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ این دموکراسی است دیگر!

حکومت داشتن اسلام بر قوانین امروزی

شما الآن نگاه کنید که در اینجا و کشورهای خارج، دموکراسی به چه می گویند؟ یعنی آن اشتباهی که آنها الآن می کنند این است که به اختیار بشر اصالت می دهند اما به انطباق این اختیار بر مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه اصالت نمی دهند؛ این اشکال آنها است و اسلام از این نقطه نظر بر قوانین امروزی حکومت دارد. اسلام می گوید که **إختیار بما هو إختیار** در اینجا ملاک نیست.

مهم بودن اختیار با توجه به انطباق بر مصالح برای اسلام

اختیار با توجه به انطباق بر مصالح برای اسلام مهم است و این ملاک ارزش است.

اجتماع اهمیت داده شده در اسلام

علت ارزش دادن اسلام به اجتماع

پس روی این حساب اجتماعی که در اسلام بر آن اجتماع اهمیت داده شده است، «يُذِ اللَّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ»^۲ «صلاة الجماعة خیر من کذا»^۳ مسائلی که مربوط به حج و اجتماع در حج آمده است^۴ و افتراق از جماعت مسلمین که این قدر مذمت شده است و امثال ذلک، همه اینها برای این است که این اجتماع ظرفیت مناسب را برای تکامل افراد در این موقعیت فراهم و آماده می کند. در اجتماع است که آن ظرفیت مناسب و آن امنیت برای تکامل پیدا می شود. یعنی اگر جامعه‌ای اجتماع نداشته باشد در آن جامعه امنیت نیست، در آن جامعه خوف

۱. سوره انعام (۶) آیه ۳۷. امام شناسی، ج ۲، ص ۸۹:

«ولیکن اکثر آنها نمی دانند.»

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ج ۱، ص ۸۱۶.

۳. الخصال، ج ۲، أبواب العشرين و ما فوقه، صلاة الجماعة أفضل من صلاة الفرد بخمس و عشرين درجة، ص ۵۲۱:

«عن أبي سعيد الخدري قال إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: **«صلاة الجماعة أفضل من صلاة الفرد بخمس و عشرين درجة»**»

۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، کتاب الوصیة، باب رسم الوصیة، ص ۱۸۹، ح ۵۴۳۳:

«و روی عن سلیم بن قیس الهلالی قال: شهدت وصیة علی بن أبی طالب علیه السلام: "... الله الله فی بیت ربکم فلا یخلون منکم ما بقیتم فإنه إن ترک لم تناظروا» الحدیث.»

است، در آن جامعه تردید و تشکیک است، این طور نیست که اجتماع بما هو ملاک باشد، اجتماع که ملاک نیست. چون در این اجتماع و در این اُلُفَت و در این وُد، امنیت برای وصول به غایات و اهداف مهیا می شود، لذا اسلام به اجتماع ارزش و بها داده است.

اجتماع، مقدمه تکامل افراد

پس اجتماع مقدمه برای تکامل فرد است. این طور نیست که **نفس الاجتماع من حیث هو هو**، موجب ارزش باشد. حالا بر فرض اجتماع باشد اما افراد در این اجتماع به تکامل نرسند، این اجتماع چه فایده‌ای دارد؟! پس ارزش و بهای اجتماع، بهای مقدمی است، بهای غایی و **ذی المقدمی** نیست.

من باب مثال اجتماعی هست که نود درصد آنها غیر ملتزمین و غیر متدینین هستند و ده درصد آنها - **عشر بالمائة** - افراد متلزم و متدین می باشند، در رأی گیری نسبت به مسائل اخلاقی و امثال ذلک چه حکم می کنند؟ مثلاً می گویند که حجرات مشروبات خمر و سگریات باید در شوارع مفتوح باشد. ما باید به اجتماع حکم کنیم دیگر، ما باید مناظر وقیح و قبیحه در شواطیء^۱ و سواحل داشته باشیم، باید حکم به اکثریت کنیم دیگر، چرا در اینجا حکم به بطلان می کنیم؟! چون این اختیار اکثریت و این شور اجتماعی با مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه منطبق نیست. **لا یَنطَبِق هذه الدعاوی و هذه النِّیّات بالمصالح النفس الأمریه** و این ده درصد منطبق است، پس این مهم است.

ارزش داشتن انطباق با مصلحت در اسلام

در اسلام انطباق با مصلحت ارزش دارد، نفس اجتماع **من حیث هو اجتماع** ارزش ندارد. و اگر می بینید که در بعضی از آیات قرآن و روایات و امثال ذلک برای اجتماع اهمیّت قائل شده اند، این قضیه جنبه مقدمی دارد. پس یکی از مسائلی که باید در بحث ارتداد مورد توجه قرار بگیرد مسئله انطباق اختیارات فرد با مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه است که آیا اختیارات افراد یک جامعه با مصالح منطبق است یا منطبق نیست. در اینجا به فرد و اجتماع کاری ندارند، آنچه برای اسلام و عقل قابل پذیرش است، این است.

اگر من باب مثال اجتماعی می خواهد رأی بگیرد که سَم بخورد، آیا عقل در اینجا حکم می کند که سَم در اختیار اجتماع بگذاریم؟! من باب مثال رأی یک اجتماع تعلق می گیرد به اینکه قانون تجاوز به تمام نوامیس و امثال ذلک آزاد باشد مثل قانون فروید^۲، چون جامعه این طور است آیا در آنجا اقتضاء می کند که این ابزار و آلات را در اختیار آن جامعه قرار دهیم؟! مگر در سوئد این کار را نکردند؟! در مدت شش ساعت تمام شهر استکهلم به هم ریخت! در خانه ها و امثال ذلک ریختند! چون قانون کنار رفت. اجتماع این است! اجتماع به دنبال انحراف

^۱ . لغت نامه دهخدا: ج شاطیء، به معنای کرانه رودبار.

^۲ . مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۶۳۵.

می‌گردد، به دنبال اظهار و ابراز منویات می‌گردد و هیچ دلیلی نیست بر اینکه تمام منویات با مصالح منطبق باشد، دلیلی وجود ندارد. بنابراین عقل حاکم است بر اینکه آن اختیاری در جامعه ممضی^۱ است که با موازین عقلی و حقوق فطری و اولیۀ دیگران مزاحمت و تعارض نداشته باشد. اگر اختیارات بعضی از افراد اجتماع با حقوق و اختیارات افراد دیگر تعارض داشته باشد، عقل این را قبول نمی‌کند.

لذا اینکه در مسئله حضرت یونس بعضی‌ها و حتی مفسرین اهل تسنن گفتند که در اینجا فرد فدای اجتماع شد^۱ غلط است! فرد فدای اجتماع نمی‌شود یعنی فرد فدای اجتماع **من حیث هو اجتماع** نمی‌شود. فرد در اینجا با یک مصلحت اهم در تعارض قرار می‌گیرد و باید برای رسیدن و وصول به آن مصلحت اهم اعمال و اقدامی کند، یعنی حضرت یونس که خودش را در شکم ماهی انداخت، در وهله اول براساس قرعه بود. در وهله دوم اگر هم براساس قرعه نباشد، یک نفر از باب حفظ جان افراد بیشتر باید این فداکاری را انجام دهد ولی این فداکاری از باب ازبین رفتن این شخص نیست بلکه از باب عمل به وظیفه و تکلیف است. این طور نیست که او خودش را فدا کرده و ازبین رفته است؛ ازبین نرفته است بلکه به تکلیف عمل کرده است یعنی درواقع ثواب شهید را به او می‌دهند.

حکم عقل همیشه منطبق بر منطق

عقل هیچ وقت در منطقش جامعه‌ای را بر یک فرد غلبه نمی‌دهد! عقل همیشه بر منطق حکمی را بار می‌کند. من باب مثال اگر قرار باشد در جامعه‌ای ده نفر ازبین بروند و یک نفر بماند - ما در مسئله عدالت و امثال ذلک این حرف‌ها را زده‌ایم و می‌زنیم - و دوران امر بین این باشد [که این چند نفر ازبین بروند یا عالمی ازبین برود]، عالم مقدم بر آنها است و عالم را نباید فدا کرد، این مسائل هست. من باب مثال چند نفر در صف خبازی ایستاده‌اند، چند آدم بیکار به جای اینکه در خیابان بایستند و سوت بکشند، حالا در صف خبازی آمده‌اند و می‌خواهند نان بخرند ولی از یک طرف عالمی هست که نیاز و احتیاج دارد و باید سر درس برود و امثال ذلک، خباز باید به او زودتر نان بدهد، او نباید پشت صف برود.

تلمیذ: یک روایت هم در این زمینه وارد شده است، در مورد شریح قاضی که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند که [در محکمه] [برای آنهایی که] عالم و قاری و حافظ قرآن‌اند، یک صف جداگانه بگذارید.^۲ استاد: بله، صف جداگانه برای آنها بگذارید، این یک مسئله است. در مورد حرب هم واقع شده است که آنهایی که قاریان قرآن هستند، در جنگ‌ها به جبهه نفرستند، چون ازبین می‌روند.^۳

۱. مصدر در حال بررسی.

۲. مصدر در حال بررسی.

۳. مصدر در حال بررسی.

تلمیذ: آیه نفر: ﴿وَمَا كَانَ آلَ الْمُؤْمِنِينَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَىِٰهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾.^۱

استاد: در جنگ یمامه که اتفاق افتاد خیلی از آن قاریان قرآن شهید شدند و اینها برای این است که در اینجا عقل حاکم است بر اینکه مسئله کثرت در اینجا مطرح نیست، در اینجا مسئله واقع و نفس الامر باید مورد دقت و توجه قرار بگیرد. حالا این بحث ادامه دارد، إن شاء الله برای جلسه بعد باشد.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد

^۱ . سوره توبه (۹) آیه ۱۲۲. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۲۲۴، تعلیقه ۱:

«همه مؤمنین چنین حقی ندارند که برای جهاد از مدینه کوچ کنند. چرا از هر قبیله و گروهی، افرادی از آنها برای تعلّم فقه و احکام دین و معرفت قرآن و عرفان الهی و دین شناسی و بصیرت در اسلام کوچ نمی کنند، تا در دین فقیه شوند، و چون به سوی اهل و قوم و خویشان خود برگردند، آنان را از عذاب خدا بترسانند، به امید آنکه آنها حذر کنند و متنبّه گردند و دست بردارند؟!»